



تحقیق و گردآوری

عمران صلاحی

طنز در کاغذ کاهی

بررسی چهار نسخه طنز

باباشمل، توفیق، چلنگر و نسیم شمال

طنز در کاغذ کاهی

(بررسی چهار نشریه‌ی طنز باباشمبل، توفیق، چلنگر و نسیم شمال)

تحقیق و گردآوری

عمران صلاحی



امصارت مروارید

سرشناسه:	صلاحی، عمران، ۱۳۲۵-۱۳۸۵.
عنوان و نام پدیدآور:	طنز در کاغذ کاهی (بررسی چهار نشریه‌ی طنز: باباشمبل، توفيق، چلنگر و نسیم شمال) // تحقیق و گردآوری عمران صلاحی
مشخصات نشر:	تهران: مروارید، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۳۱۲ ص.
شابک:	978-964-191-470-9
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
موضوع:	طنز فارسی - ایران - تاریخ و نقد
موضوع:	Satire, Persian - Iran - History and criticism
موضوع:	طنز فارسی - ایران - نشریات ادواری
موضوع:	Satire, Persian - Iran - Periodicals
موضوع:	مطبوعات - ایران - تاریخ
موضوع:	Press - Iran - History
رده‌بندی کنگره:	AP ۹۵ / ۸۱ ص۲ / ۱۳۹۵
رده‌بندی دیوبی:	۷۹/۵۵
شماره کتابشناسی ملی:	۴۳۴۶۳۰۴



امیر راست مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ۱۱۴۵ - ۱۶۵۴
دفتر: ۰۸۶۶ - ۶۶۴۰۴۶ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۸۴۸ فروشگاه:
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid-pub.com

طنز در کاغذ کاهی

(بررسی چهار نشریه‌ی طنز باباشمبل، توفيق، چلنگر و نسیم شمال)
تحقیق و گردآوری: عمران صلاحی

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول پاییز ۱۳۹۵

چاپخانه: کارنگ

تیراز ۱۱۰۰

ISBN 978-964-191-470-9 ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۴۷۰-۹ شابک

۲۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	یادداشت
۷	بابا شمل
۶۵	توفيق
۱۷۱	چلنگر
۲۴۱	نسیم شمال
۳۰۵	لک لک



یادداشت

عمران صلاحی در مقدمه‌ی یکی از مقالات کتاب حاضر نوشته است: «مطلبی که مقدمه نداشته باشد، مثل این است که آدم سرزده وارد جایی شود. مقدمه مثل در زدن است، حتی اگر در باز باشد!» به توصیه‌ی او عمل می‌کنیم و یادداشت کوتاهی برای معرفی کتاب پیش رو می‌نویسیم، گرچه احتمالاً توضیح و اضطرابات است:

عمران صلاحی در کنار سروdon شعر و نوشن مطالب طنز، به معرفی طنز و طنزپردازان هم پرداخته است. از «طنزآوران امروز ایران» و «یک لب و هزار خنده» تا «خنده‌سازان و خنده‌پردازان» و کتاب حاضر که مجموعه‌ای است از چهار مقاله‌ی تحقیقی در مرور و معرفی نشریات طنز «باباشمل»، « توفیق»، «چلنگر» و «نسیم شمال» که به ترتیب در سالنامه‌های سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ مجله‌ی گل آقا چاپ شده‌اند. به این مجموعه، مقاله‌ای درباره‌ی نشریه‌ی طنز «لکلک» نیز اضافه شده که در سالنامه‌ی سال ۱۳۸۴ چاپ شده بوده و ترجمه‌ای است از بخشی از کتاب «روزنامه‌های طنز آذربایجان» (آذربایجان طنز روزنامه‌ی لری) تألیف «ناظام آخوندوف»، به همراه معرفی کوتاهی از فعالیت‌های جبار باغچه‌بان در زمینه‌ی طنز مطبوعاتی. شاید کتاب حاضر هم بتواند به معرفی جنبه‌های

دیگری از فعالیت‌های عمران صلاحی، مخصوصاً در زمینه‌ی تحقیق طنز کمک کند.

او می‌گفت «طنز را باید جدی گرفت». ولی با این‌که تحقیق کاری جدی است، در این کتاب همزمان با رعایت اصول تحقیق، نشر و شیوه‌ی خاص خود را هم دنبال کرده است. عمران صلاحی در این مقالات، بدون آن‌که حواس خواننده را با گیومه‌ها، زیرنویس‌ها و ارجاعات مختلف پرت کند، تحقیقی جذاب و خواندنی با نثری شیرین و طنزآمیز نوشته است. با وجود این اگر امروز می‌خواست آن را به چاپ بسپارد، احتمالاً متن خود را بازنویسی می‌کرد و شاید بخش‌هایی را خلاصه‌تر یا بخش‌های دیگری را مفصل‌تر می‌نوشت. ولی در این کتاب هیچ تغییری در متن اصلی مقالات چاپ‌شده انجام نداده‌ایم. تنها با مراجعه به منابع معرفی شده و بعضی منابع دیگر، تصاویر کتاب را بازبینی و نمونه‌های واضح‌تری را انتخاب کرده‌ایم.

در پایان ضمن تشکر از همه‌ی عزیزانی که باعث چاپ این مجموعه شدند، امیدواریم این کتاب برای همه‌ی محققان و علاقه‌مندان طنز مورد استفاده قرار گیرد.

بهاره و یاشار صلاحی

۱۳۹۵



ایران ایستاده میزبانی میکند

مقدمه

نشریات طنز و فکاهی مثل درجه‌های طبی هستند که با آنها می‌توان تب جامعه را در هر دوره‌ای اندازه گرفت.
«bastani pariz» جراید فکاهی ایران را به پنج دوره تقسیم کرده است که اگر دوره‌ی بعد از انقلاب اسلامی را هم به آن اضافه کنیم، به این صورت درمی‌آید:

۱. قبل از مشروطیت (۱۳۲۴ ق - ۱۹۰۶ م)
۲. بعد از مشروطیت (۱۳۲۹ ق - ۱۹۱۱ م)
۳. بعد از تغییر سلطنت (۱۳۰۳ ش - ۱۹۲۵ م)
۴. بعد از شهریور بیست (۱۳۲۰ ش - ۱۹۴۱ م)
۵. بعد از ۲۸ مرداد (۱۳۳۲ ش - ۱۹۵۳ م)

و

۶. بعد از سقوط سلطنت (۱۳۵۷ ش - ۱۹۷۹ م)
از این دوره‌ها، دوره‌ی اول ۵ سال طول کشیده است، دوره‌ی دوم ۱۴

سال، دوره‌ی سوم ۱۶ سال، دوره‌ی چهارم ۱۲ سال، دوره‌ی پنجم ۲۶ سال و دوره‌ی ششم هنوز ادامه دارد.

و باز از این دوره‌ها، دوره‌ی اول حدود ۵ روزنامه‌ی فکاهی و طنز داشته است، دوره‌ی دوم بیش از ۳۰ روزنامه، دوره‌ی سوم بیش از ۲۰ روزنامه، دوره‌ی چهارم حدود ۶۰ روزنامه و دوره‌ی ششم بیش از ۲۰ روزنامه.

تعداد طنزنامه‌ها نشان می‌دهد که تب جامعه در دوره‌های دوم (بعد از مشروطیت)، دوره‌ی چهارم (بعد از شهریور بیست) و دوره‌ی ششم (بعد از سقوط سلطنت) خیلی بالا بوده است. در تب و تاب سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نزدیک به بیست بار نخست وزیر عوض شده است! که ده بارش در فاصله‌ی انتشار بباشمل بوده است.

«مهدی مجتهدی» در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» درباره‌ی اوضاع سیاسی آن دوره چنین می‌نویسد:

«پس از استعفای رضاشاه، ضعف‌ها و فتورها و فسادهای تهران بر همه آشکار شد و معلوم گردید آن‌همه تشکیلات و تأسیسات و عظمت‌ها همه ظاهری بوده و معنایی نداشته است. این بود که هنوز رضاشاه خاک ایران را ترک نکرده بود که یک دسته هوچی و شارلاتان که چند سال به علت بی‌کفایتی یا خیانت از دستگاه‌های دولتی دور شده بودند، وارد میدان سیاست شدند، از هیأت حاکمه تقاضای شرکت در حکومت کردند، چون وکلای تحمیلی دوره‌ی سیزدهم و وزرای بی‌لیاقت و سایر مأموران عالی مقام که غالباً در اثر تملق صاحب مقام شده بودند، در مقابل این دسته تاب مقاومت نداشتند، بالاخره تسليم شدند و آنان را در امر حکومت، یعنی چاول و غارت ملت با خود شریک ساختند.

مملکت ایران یعنی همان شهر تهران مرکز انتربیک‌ها و دیسیسه‌ها و زد

و بند مشتی از رجال دوره‌ی پهلوی و هوچی‌های جدیدالورود شد. در موقعی که آرامش مملکت مختل، و قشون روس و انگلیس در شمال و جنوب مملکت خیمه زده بودند، دنیا غرق در آتش و خون بود و ملل برای حفظ خود هرچه داشتند نشار می‌کردند، در تهران مشتی از خدا بی‌خبر در فکر منافع خصوصی و غارت بیت‌المال بودند و جز به تهران و جیب خود به چیز دیگر فکر نمی‌کردند.»

«مسعود بروزین» که «سیری در مطبوعات ایران» دارد، می‌نویسد: «از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی تعداد زیادی نشریات فکاهی با روش‌های مختلف سیاسی به وجود آمد. دوران حیات آنها بین چند هفته تا حداقل هفت سال بود و فقط روزنامه‌ی توفیق توانست بعد از سال ۱۳۳۲ نیز با تغییراتی در مشی و روش خویش، خود را نگاه دارد. نشریات فکاهی که طی دوازده سال فوق در تهران انتشار می‌یافتند، بدون ذکر تقدم و تأخیر عبارت بودند از: امید - بابا‌شامل - بابا‌آدم - توفیق - حاجی بابا - حکیم باشی - حاجی آقا - حاجی لکلک - چلنگر - خورشید ایران - داد و بیداد - شاهین تهران - شبچراغ - شیطان - قلنلک - قلندر - کی به کیه - ماه - مشهدی مراد - ننه صمد - نوشخند - ناهید و یزدان. به علاوه، دموکرات‌های آذربایجان نیز در دوران به اصطلاح خود مختاری خود نشریات فکاهی داشتند که از آن جمله ملا نصرالدین را می‌توان نام برد.

اکثر این نشریات سیاست چپ یا متمایل به آن را دنبال می‌کردند و از لحاظ سبک و تهیه‌ی مطلب کم‌ویش همانند بودند. به استثنای بابا‌شامل که علیرغم عمر کوتاه، روشنی مخصوص به خود داشت و رونق بسیار یافت.» بابا‌شامل آینه‌ی تمام‌نمای اوضاع سیاسی و اجتماعی بعد از شهریور بیست بود. این طنزناهه اگر نمی‌توانست دردی را دوا کند، حداقل می‌توانست آن را نشان دهد. بابا شمل در قالب طنز، هیأت حاکمه‌ی ایران

را در آن دوره، رسوا و مضمونی عالم کرد. در آینه‌ی بابا شامل، تمام سال‌های ۲۲ و ۲۳، نیمی از سال ۲۴ و بخشی از سال ۲۶ را می‌توان دید. در سال ۲۵ به دلیل مسافرت برومنزی مدیر مستول، مجله منتشر نشد.

بعضی از وقایع مهم زمان ببابا شامل اینها بوده است:

۱. اشغال مناطق شمال و جنوب و غرب ایران از سوی ارتش‌های روس و انگلیس.
۲. واگذاری راه‌های آهن و شوشه‌ی ایران به متفقین برای حمل مهمات جنگی به روسیه‌ی شوروی.
۳. تظاهرات مردم در مقابل مجلس شورا به انگیزه‌ی کمبود نان، اعلام حکومت نظامی در ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ و سقوط قوام.
۴. استخدام دکتر میلیسپو آمریکایی به عنوان ریسیس کل دارایی ایران.
۵. تسليم آلمان و پیروزی متفقین و پایان جنگ جهانی دوم.
۶. تصویب واگذاری امتیاز نفت به دولت‌های خارجی.
۷. وقایع آذربایجان و کردستان.

این وقایع، عوارض جانبی هم داشت. ببابا شامل سوغاتی‌های جنگ دوم جهانی به ایران را برشمرده است با این یادآوری که «اگر جنگ دیگری پیش نیاید تا ابد در ایران برقرار خواهد بود». بعضی از این سوغاتی‌ها عبارت است از: جیره‌بندی، حکومت نظامی، شمالی و جنوبی، تهمت فاشیستی، مستشار، سانسور، توقيف روزنامه، جویدن سقز آمریکایی، ملوک الطوایفی، هشتاد درصد مالیات بردرآمد، گرانی قیمت‌ها، کم‌آبی و... در آینه‌ی ببابا شامل این چیزها را هم می‌توان دید: شپش تیفووس، مدپرسی خانم‌ها (کفش پنج اشکوبه، دامن پلیسه، کلاه‌های عجیب و غریب)، نان سیلو و شکر سرخ، «شاهین»‌های دکتر تندرکیا و... درباره‌ی روزنامه‌ی صور اسرافیل، «باقر مؤمنی» تحقیق کرده است و

درباره روزنامه ملانصرالدین، «محمد پیفون». تحقیقات مؤمنی و پیفون ابتدا به صورت مقاله در نشریات و سپس به صورت کتاب منتشر شده است. پیفون در معرفی هویت ملانصرالدین، از روش مؤمنی در معرفی هویت صورا سرافیل استفاده کرده است. ما هم از روی دست آنها نگاه می‌کنیم و با کم و زیاد کردن چیزهایی، می‌رویم سراغ شناسنامه‌ی باباشمل.



«روی جلد شماره‌ی اول بایاشمل»

شناسنامه

□ نام: باباشمل

□ محل انتشار: تهران

□ قطع: ۲۱×۳۱

□ تعداد صفحات: ۸

□ تصویر: دارای تصویرهای سیاه و سفید است. بالای صفحه‌ی اول، عنوان و تصویر باباشمل است (مردی با کلاه تخم مرغی و سبیل‌های تاب داده). عنوان هر شماره به یک رنگ است. زیر عنوان، سال انتشار، تاریخ و قیمت روزنامه چاپ شده است.

□ قیمت تک شماره: ۲/۵ ریال تا ۴ ریال. اشتراک یکساله ۱۵۰ ریال، شش ماهه ۷۵ ریال.

□ صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجه‌ای.

□ نویسنده‌گان و شاعران: رضا گنجه‌ای، رهی معیری، ابراهیم صهبا و...

□ تصویرسازان: داوری، س. صبا، ع. ب، کاریکاتورهای روی جلد، بیشتر کار داوری است.

□ امضاهای نویسنده‌گان و شاعران: باباشمل، نستانس، مجنوون، نیمچه مهندس، مهندس تموم، هردمیل، شیخ پشم الدین، لادری، زاغچه، داش‌مآب، جوجه‌مشتی، شیطونک، داش‌مشتی، خفیه‌نویس، مشدی عباد، مختلس میرزا، مولانا هلال‌الدین تلخی، وکیل‌الشعراء، بانو شوشول الشعرا، بچه مکتبی، سینه‌کفتری، ملانبویس، بچه‌نه، ابرام سرپا، قمیش قلی، کوتوله، اکبر یه‌دنده، ننه شوشول، حضرتقلی، دم‌بریده، شیخ سرنا، ننه صمد، پابرنه، شیخ ابوالپنه، ویلان‌الدوله، اردک‌پران، ضد خیک، بچه‌ی قلمستون و...

«زاغچه» و «شیطونک» امضاهای رهی معیری بوده است، «ابرام سرپا» و «شیخ سرنا» امضاهای ابراهیم صهبا و «بچه مکتبی» امضای احمد گلچین معانی.

□ ستون‌های ثابت: در ددل باباشمل، روزنامه‌ها، متابخانه، کلمات طوال، آوازهای کوچه‌باغی، خبرهای کشور، مجلس، از ما می‌پرسند، برای بچه‌ها، ستون پیشنهادها، بورس، نیشنوش، حساب باباشمل، می‌گویند، برهان قاطر، نامه‌های وارد، انشاء، جدول باباشمل، چگونه باورم شد که نویسنده و شاعر هستم، سینماها و ...

□ تاریخ انتشار شماره‌ی اول: ۲۵ فروردین ۱۳۲۲

□ تاریخ انتشار آخرین شماره: ۱۰ اسفند ۱۳۲۶

□ فاصله‌ی انتشار: هفتگی

□ وقفه‌ها: از مهر ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۲۶ به دلیل مسافرت برون‌مرزی مدیر مسئول روزنامه.

□ نوع: طنزآمیز (مقالات و اشعار و تصاویر طنزآمیز)

□ تمایلات: آزادیخواه، مخالف وضع موجود، مستقل، با این شعار در صفحه‌ی اول: «باباشمل نامه‌ای است مستقل و متسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست».

□ محل دسترسی: کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، کتابخانه‌ی گل آقا.

رضا گنجه‌ای (باباشمل)

اول از خود باباشمل شروع می‌کنیم، یعنی مهندس رضا گنجه‌ای. از مهندس گنجه‌ای دو چیز طلبتان: یکی عکش و یکی هم تاریخ تولدش. به جای عکش می‌توانید کاریکاتورش را که داوری کشیده است، نگاه کنید.



دانجام یار و نفر آزادید و ازدی، بیا شل (رضانج) را دانجام کنی
ورقه تبلیغاتی با باشمن

رضا گنجه‌ای فرزند حاج میرزا علی نقی گنجه‌ای در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در تبریز تمام کرد، بعد به تهران آمد و در مدرسه‌ی صنعتی که آلمانی‌ها تأسیس کرده بودند به تحصیل پرداخت. پس از آن به آلمان رفت، آنجا مهندس شد و به ایران بازگشت. بعد از واقعه‌ی ۱۷ آذر که منجر به سقوط قوام‌السلطنه شد، روزنامه‌ی باشمن را علم کرد.

این روزنامه با استقبال فراوان مردم تهران روپه رو شد. مردم چنان به باشمن علاقه نشان دادند که مهندس گنجه‌ای در دوره‌ی چهاردهم مجلس، خود را نامزد وکالت کرد و آرای زیادی هم به دست آورد، اما

انتخاب نشد! در آگهی انتخاباتی هم به جای عکسش، کاریکاتور بابا شامل را چاپ کرده بود و در زیر آن نوشته بود: در انتخاب یازده نفر آزادید، دوازدهمی بابا شامل (رضای گنجه‌ای) را انتخاب کنید. (در آن دوره، تهران ۱۲ نماینده به مجلس می‌فرستاد).

رضای گنجه‌ای و یارانش در نگارش روزنامه بابا شامل، لهجه‌ی تهرانی را انتخاب کردند، یعنی زیان عامیانه‌ی شکسته یا غیرکتابی. گنجه‌ای - این ترک پارس‌گو - کاملاً با اخلاق و روحیات و طرز صحبت توده‌ی مردم آشنا بود. شیوه‌ی او تأثیرگذار بود، مخصوصاً در طنزنامه‌هایی که بعد از بابا شامل منتشر می‌شد.

گنجه‌ای در نگارش مقالات طنزآمیزش، گوشی چشمی به مقالات «جلیل محمد قلی‌زاده» مدیر روزنامه‌ی ملانصرالدین و چرند پرنده‌خدا» داشت.

تفاوت بابا شامل و دخو این است که دخو به زبان محاوره‌ی درست می‌نوشت و بابا شامل به زبان محاوره‌ی شکسته.

تفاوت دیگرشن این است که دخو در چرند پرنده‌خدا آخر مقاله آرامش و خونسردی و لحن طنز خود را حفظ می‌کرد و بابا شامل در بسیاری از دردلهایش تا وسط مقاله دخوار پیش می‌آمد، اما وسط راه ناگهان احساساتی و لحنش جدی می‌شد. دخو و بابا شامل در یک چیز مشترک بودند و آن زبان نجیب و بانزاکت و دور از ابتدال بود.

مهندس گنجه‌ای زمانی رئیس دانشکده‌ی فنی تهران بود و اکنون در خارج از کشور زندگی می‌کند.

در شماره‌ی ۹۵۷ مجله‌ی فردوسی ۲۴ فروردین ۱۳۴۹ (علی محمودزاده) مصاحبه‌ای با مهندس گنجه‌ای انجام داده است. بخشی از پاسخ‌های بابا شامل را از آن مصاحبه انتخاب کرده‌ایم که می‌خوانید:

□ در طنز گذشته‌ی ایران به بزرگ‌ترین نامی که برمنی خوریم عیید

زاكاني است که به عقیده‌ي من در اين فن خيلي بالاتر از کسانى چون مارک تواين واقع شده است. به طوری که امروزه وقتی مطابيات او را می‌خوانيم فکر می‌کنيم برای قرن بیستم نوشته شده.

□ وجود حکومت‌های استبدادی در ایران چون چنگیز، امير تیمور و غيره، عاملی مهم در رونق بازار طنزگویی بوده است. زира تنها کسانی که می‌توانستند حرفشان را در مقابل آنها بزنند دو گروه بودند یکی آخوندها که نفوذ روحانی داشتند و دیگری طنزگویان.

□ طنزنویسی در ایران را می‌توانیم در دو مرحله‌ی مشخص، مطالعه و بررسی نماییم:

دوره‌ی قبل از مشروطیت که روزنامه و مجله کمتر وجود داشته که این دوره شامل مطابيات شاعران و طنزهای مخصوص دلچک‌های درباری می‌شود...

دوره‌ی دوم سال‌های بعد از مشروطیت است که روزنامه‌نویسی به صورت عمومی درآمد.

□ بايستی اشاره‌ای داشته باشیم به روزنامه‌ی ملانصرالدین که در قفقاز منتشر می‌شد و هم‌دیف با آن یادآوری از دو طنزنویس و شاعر گرداننده‌ی ملانصرالدین، صابر طاهرزاده و شیروانی (منظور گنجه‌ای، محمدقلی‌زاده و صابر بوده است که حافظه‌اش یاری نکرده!) که اثر زیادی روی طنزنویسی ایران گذاشته‌اند.

□ روزنامه‌ی ملانصرالدین با طنزی قوی و مطالبی روشن‌فکرانه سال‌ها در قفقاز منتشر می‌شد و اولین بار در آذربایجان بعضی از نویسندهان از این روزنامه تقلید کرده و مطالبی در زمینه‌ی طنزنویسی انتشار دادند.

روزنامه‌ی ملانصرالدین توسط یک گروه قوی و روشن‌فکر اداره می‌شد. به طوری که در آن دوره یعنی زمان تزارهای روسی و آن اختناق عمومی، آنها در این روزنامه دم از سوسیالیستی و تقسیم اراضی می‌زدند. در این

دوره یعنی قبل از مشروطیت ایران، قفقاز با ایران رابطه‌ی نزدیکی داشت. به طوری که خیلی از آداب و عادات ایرانی در آنجا هنوز مرسوم بود و از بین نرفته بود. این رابطه و نزدیکی باعث شد که ملانصرالدین بیشتر در منطقه‌ی آذربایجان بین مردم نفوذ پیدا کند. به طوری که در اثر همین امر، چند روزنامه‌ی طنز مثل «عنکبوت» و غیره در تبریز منتشر گردید که تقلید از ملانصرالدین قفقاز بود و به موازات آن روزنامه‌ی صوراسرافیل که روزنامه‌ای جدی بود و فقط یک قسمت شوخی داشت که دهخدا به نام «چرنن پرن» می‌نوشت.

□ در ایران سردهسته‌ی طنزنویسان که مسلم‌اً هم ذوق داشته و هم معلومات، مرحوم دهخدا بوده است و حقی که آن مرحوم به گردن نویسنده‌گان مطبوعات داشته، به خصوص آن دسته از نویسنده‌گانی که زبان ترکی نمی‌دانستند، انکارناکردنی است. دهخدا خود زبان ترکی را به خوبی می‌دانست و از نقطه‌نظر طنز کاملاً تحت تأثیر روزنامه‌ی ملانصرالدین قفقاز است. البته این که می‌گوییم دهخدا تحت تأثیر ملانصرالدین و طاهرزاده (منظور محمدقلیزاده است!) بوده دلیل آن نیست که ارزش و اعتبار کار دهخدا را بایین بیاوریم، زیرا اصولاً در ادبیات هیچ امری آنسی نیست بلکه همه تکمیل‌کننده‌اند. مثلاً سبک «همام» را حافظ تکمیل کرد. این نه ارزش حافظ را ساقط می‌کند و نه همام را. دهخدا هم همین‌طور. راهی را که در ملانصرالدین شروع شده، دهخدا پیموده و موفق هم پیموده است.

صوراسرافیل زمان کوتاهی در ایران منتشر شد و بعد از تعطیل شدن، چند شماره‌ای هم در سوئیس، که در همین سال‌ها بود که جنگ جهانی اول شروع شد و قشون انگلیس و روسیه جنوب و شمال ایران را اشغال کردند که در نتیجه آزادیخواهان پراکنده شده عده‌ای به برلین و گروهی به ترکیه رفتند و بازار روزنامه و به خصوص طنزنویسی در ایران از رونق افتاد

و اگر هم بود خیلی کم بود و نه چندان مهم. این واقعه ادامه می‌یابد تا اوایل سلطنت رضا شاه و دوره‌ی بعد از وثوق‌الدوله که جنگ تمام شده و آرامش جایگزین آن، که ابتدا در آذربایجان چند روزنامه‌ی فکاهی شروع به کار کردند، در تهران هم روزنامه‌ی ناهید درآمد.

□ میرزا ابوالقاسم ناهید... ارزشی در حد دخدا و دیگران نداشت.

□ ... مطالبی فکاهی توسط کسانی چون مرحوم عشقی نوشته می‌شد که جنبه‌ی فکاهی دادن به آن کمی مشکل است و مسئله‌ی دیگر قاطی شدن فکاهی با فحش و ناسرا است. در حالی که فکاهی نویس بایستی یک مطلب را با تندترین و تیزترین کلمات بیان کند، بدون اینکه یک کلمه فحش یا حرف رکیک در آن باشد. ولی در این دوره ما به گروهی برمی‌خوریم که این دو را به هم آمیخته‌اند. مرحوم مسعود با ذوق سرشار و قریحه‌ی توانایش یکی از آنهایی است که در این سبک ارزش و اعتبار خویش را فنا کرده است.

□ در دوره‌ی بیست‌ساله، یکسره بازار طنزنویسی کساد شده و به‌کلی دکان آن بسته گردید.

در این دوره ما کمتر به طنزی با اعتبار برمی‌خوریم. البته همین زمان روزنامه‌ی توفیق منتشر شد، ولی در آن زمان توفیق ارزش سیاسی و روشنفکری‌اش تقریباً صفر بود...

□ یک طنز نویس بایستی به ادبیات جهانی احاطه داشته باشد به اضافه‌ی یک شم سیاسی و اجتماعی، با ذوقی سرشار، حتی فکر می‌کنم یک طنزنویس بایستی تاریخ، جغرافیا، فیزیک و شیمی هم بداند و کلی تر آن که اصولاً ادبیات امروز، جهانی است و در این مقیاس یک ادیب کسی است که تنها در محدوده‌ی خویش و محیط و ارگان خویش گرفتار نباشد و قدرت تفکر در همه‌ی زمینه‌های اجتماعی جهان را داشته باشد.

□ می‌رسیم به جنگ دوم جهانی و آمدن متفقین به ایران که روزنامه

رونقی گرفت. چند شماره‌ی ناهید درآمد که نگرفت. توفیق هم موفقیتی نداشت. در همین دوران بود که «بابا شمل» با سرمایه‌ی شخصی من درآمد.

□ بابا شمل یک روزنامه‌ی فکاهی سیاسی بود، با نفوذ زیاد، تا آنجا که کابینه می‌آورد و کابینه می‌برد.

□ بابا شمل یک روزنامه‌ی ملی بود و مصلحت ملت و مملکت مورد نظر. روی هم رفته ۱۵۰ شماره منتشر شد که وسط آن وقهای بود به علت سفر من به اروپا.

□ بابا شمل، آن روز انعکاس احتیاجات مردم بود.



در دل بابا شمل

آنچه در پی می‌آید، سرمهاله‌ای است از رضا گنجه‌ای که در شماره‌ی سوم بابا شمل چاپ شده، تأثیر دهخدا را می‌توان در آن حس کرد. راستی سر پیری و معركه‌گیری! آخر عمری خوب برو بچه‌ها شاخ تو جیب ما گذاشتند و بابا شمل را با این ریش و پشم تو گود انداختند. هی گفتند: بنویس، بابا بنویس! هرچه می‌بینی بنویس؛ هرچه می‌شنوی بنویس! حالا ننویسی پس کی بنویسی!

ما هم کم کم باورمان شد و گفتیم علی الله می نویسیم تا ببینیم چه از آب درمیاد. تو این ملک که غیر از مرحوم میرزا جهانگیرخان کسی از نوشتن صدمه ندیده است. هرکس دو کلمه دری و ری نوشت وزیر شد، وکیل شد، هرکس سه سطر بندهبانی ساخت، اوستای معلم خانه شد. هرکس کوره‌سودای داشت، کتاب نوشت و (حق التعلیف!) گرفت.

تمام این فکرها را کردیم و بسم الله گفتیم و شروع کردیم به نوشتن. دو سه هفته هم پشت سر هم نوشتم.

اما!... اما!... حالا دیگر سر گاو تو خمره گیر کرده است، حالا تازه ملتفت می شویم که بچه‌مچه‌ها چه حقه‌ای به ما زده‌اند، این ناقلاهای عجب پوست خربزه‌ای زیر پای ما انداخته‌اند! الهی آنهایی که ما را تو این خط انداختند خیر از جوانی نبینند! الهی تمام عمر، نان سواره باشد و اینها پیاده. خُب بچه‌ها! این چه دسته‌گلی بود که واسه‌ی ما آب دادید. مگر تو این شهر کار قحط بود انسان برود روزنامه‌نویسی کند؟ مگر تو این ملک می شود روزنامه نوشت؟ مگر با این هارت و هورت‌ها و حکومت نظامی می شود جیک زد؟ مگر با بودن این وکلای نازک‌نارنجی می شود حرف زد؟ مگر به این مردم نفر می شود گفت بالای چشمندان ابروست؛ کسی هم نیست که از آنها بپرسد بابا مگر ما چه گفتیم که شما از کوره در رفتید؛ ما که چیزی نگفته‌ایم. ما که هنوز از هزار تا یکی را هم نگفته‌ایم.

والله خوب نیست، به خدا نیست، آدم نباید این قدر دلش نازک باشد، اشکش تو آستینش باشد، حرف نزد غوره بچلاند.

انسان چرا همه‌اش از ایلدرم و بلدرم بگوید و رجز بخواند؛ چرا نباید از دیگران پند بگیرد، چرا نباید حرف حسابی سرش بشود؟

به جان یک‌دانه‌ام حرف زدن تو این ملک از نان گرفتن و نفت خریدن هم سخت تره.

همه‌اش باید این‌ور و آنور حرف را پایید که به دماغ لله‌باشی برخورد. بدیختی هم اینجاست که دماغ لله‌باشی‌ها به قدری بزرگ است

که هرجا سنگ بیندازی آخر سر به دماغ لله باشی می‌خورد.
 هیچ‌کس هم گوشش برای شنیدن حرف حق باز نیست. شوخی هم که سرشان نمی‌شود. تا می‌خواهی با آن اوستای معلم‌خانه یک شوخي کوچولو بکني، فوري دلخور می‌شود و گله و گلايه و ننه من غريب‌يم راه می‌اندازد. بدتر از همه خيال می‌کند که ما را انگولکمان کرده‌اند که متلكی بارش کنیم. ای بابا برو عقلت را عوض کن! برو خدا شفافت بدهد. برو زن بگير شاید عقلت سرت بیاید! بابا شامل از آنهاش نیست. شيله‌پيله تو کارش نیست. بابا شامل درس می‌دهد، درس نمی‌گيرد.

تا برهان قاطر را باز می‌کنی که دو کلمه به اينها هندسه ياد بدهی، باسوادشان بکني، فوراً کاغذ برمی‌دارند و با مرکب قرمز با خط روشن آدم را می‌ترسانند که ايله می‌کنیم بيله می‌کنیم. کسی هم نیست که از اينها پرسد آخر بابا جان شما از جان ما چه می‌خواهيد؟



بیست سال آزگار کار از گردهمان کشیدید، حالا دو قورت و نیمتان باقی است. خُب، ترساندن به جای خود، چرا خودتان هم می‌ترسید؛ چرا می‌ترسید اسمتان را زیر کاغذتان بنویسید؟

از این روزنامه‌ها که شما نباید بترسید. شما که می‌توانید هر بلایسی که دلتان بخواهد سر روزنامه‌ها بیاورید. شما که همه‌چیز دست خودتان است، ریش هم دست شماست، قیچی هم. می‌توانید بکشید، دار بزنید، توقيف کنید. چرا این بازی‌ها را درمی‌آورید؟

یک دفعه تمام روزنامه‌ها را توقيف کنید و «اخبار روز»‌تان را دوباره علمش کنید. ملت که حرفی ندارد، مردم که گرفتارند. آدم گرسنه قانون چه می‌داند چیه، او از صبح تا غروب عقب یک لقمه نان می‌گردد.

تو را خدا شما که توی این ملک اسم و رسم دارید؛ به حساب سرتان به کلاهتان می‌ارزد، هیچ یک دقیقه کلاهتان را پیشتن قاضی کرده‌اید، هیچ فکر کرده‌اید که آن اتومبیل و دم و دستگاه و خانه‌ی شهری و ده و دهات مختصراً، همه‌چیز شما از ماست؟! از ما ملت گرسنه‌ی گدا که همه‌چیزمان حتی قانون مقدس‌مان بازیچه‌ی دست شماست...

باز هم فکر کرده‌اید که همه‌چیز ما حتی گرسنگی و پابرهنگی و مرگ و میر ما هم از شماست. به خدا حیا خوب چیزی است. حالا عوض اینکه خجالت بکشید، ما را هم می‌ترسانید. به خدا رو نیست، سنگپای قزوین است. لنگه روی آقا قوام است.

جان شما این دفعه بی‌گدار به آب زده‌اید. باباشمل از آنهاش نیست. تمام برویچه‌های محل خاطرش را عزیز می‌دارند. تو را خدا در دنیا هیچ مملکت مشروطه سراغ دارید که وکلای ملت تقاضای توقيف روزنامه آن هم روزنامه‌ی باباشمل را که سرش تو سرها نیست، نه آجیل می‌گیرد، نه آجیل می‌دهد، بکنند؟!

هیچ خبر دارید که هفتنه بابا شامل چقدر زور زد که بهانه به دست اینها برای توقيف روزنامه ندهد؟ آن وقت نگاه کنید ببینید سر چه می خواستند روزنامه‌ی ما را توقيف کنند. سر آش کلم. گفته‌اند آش به کسی که شعر را واسه‌ی آن ساخته‌اند برمی‌خورد.

مرده شوی ریختنان را با حرف زدنستان ببرد. مگر سر آش کلم هم روزنامه توقيف می‌کنند؟ خوب الحمد لله این دفعه به خیر گذشت. اما اگر خیال کنید راستی ببابا شامل ماست‌ها را کیسه کرده است، اشتباه کرده‌اید. ببابا شامل از آن بیدها نیست که از این بادها بلرزد.

گفتید به خارجی‌ها بد ننویسید، گفتیم خُب. نه این که به شماها عقیده داریم بلکه عقیده‌مان هم همین است، راستی هم فایده ندارد. متلکی که به خودی رواست به بیگانه حرام است. گفتید به بابا بزرگه بد نگویید، گفتیم خُب آن هم هرچه بود بجه محل بود حالا هم رفته. ما هم مثل شما نیستیم که پشت سر مردم بد بگوییم حالا دیگر پاک سورش را درمی‌آورید. می‌گویید دور وزیر و وکیل و معاون و مدیر کل و مستشار و شمر و یزید هم خط بکشید. دیگر آن وقت علی می‌ماند و حوضش. ببابا شامل که نمی‌تواند بنشیند مثل دیوانه‌ها متلک به ناف خودش بینند. با یقنتلی بقال هم که نمی‌شود تو روزنامه شوخی کرد، اصلاً کسی یقنتلی بقال را نمی‌شناسد.

تو را خدا این هم شد زندگی؟! این هم شد مشروطه؟! از مشروطه فقط صد و سی و شش تا وکیلش مانده که آنها هم در فلسطین و اصفهان و قم و کاشان سر املاکشان ولواند.

تو را خدا این هم شد روزنامه‌نویسی؟! اینجا بشکنم یار گله دارد. آنجا بشکنم یار گله دارد...

هفت قرآن در میان، اگر ما خواستیم یک روز به مردم بگوییم که ای

ملت، بزرگ‌ترین دشمن تو دولت‌های توست، آن وقت چه خواهید کرد؟!
اگر یک روز، خاکم به دهن، ما گفتیم: ملت! واسه‌ی خودت دشمن
نراش، سری که درد نمی‌کند دستمال نبند! تو وکیل می‌خواهی چه کار؟!
تو مجلس می‌خواهی چه کار؟! ولش کن. آن وقت به‌نظرم دیگر خواهید
ترکید. ما که این حرف‌ها را هنوز نزده‌ایم. ما که نه سر پیازیم نه ته چغندر.
چرا پا تو کفش ما می‌کنید؟ آخر خدا را خوش نمی‌آید.
این را هم بدانید که با دردکشان هر که درافتاد، ورافتاد.

والسلام نامه تمام

بخشی از یک مقاله‌ی رضا گنجه‌ای:

در کشور ملانصرالدین

خدا پدر مرحوم مغفور جنت مکان خلد آشیان ملانصرالدین را بیامرزد!
مثل اینکه ما همه‌مان بچه‌های خود آن مرحوم هستیم. اگر باور نمی‌کنید،
یک روز سری به این اداره‌های عریض و طویل دولتی بزنید و یک خرد
هم چشم‌هایتان را درست باز کنید، آن وقت می‌بینید که پشت میز ریاست
و مدیریت کل و معاونت و وزارت، یک رأس ملانصرالدین حسابی
نشسته است که فقط ریختش با آن مرحوم تفاوت دارد، والا فهم و
شعورش با ملای خدابیامرز به قدر سر سوزنی فرق ندارد. باز هم خیال
نکنید که فقط آن بالاشین‌ها ملانصرالدین‌اند، نه به خدا همه
مانصرالدینیم. اگر یک روز عصر درست فکر کنیم حساب کنیم که از
صیح تا غروب چه کارها کرده‌ایم، چه دسته‌گل‌هایی به آب داده‌ایم، چه
شاهکارهایی به کار زده‌ایم و اگر باز کلاهمان را قاضی کنیم خواهیم دید